

Bal'amī, VI.b L'histoire du voyage de Bahrām en Inde (بهرام در هند)

Informations générales

Date IXe- début Xe s.

extrait situé sous le règne de Wahrām V

Langue persan

Type de contenu Texte historiographique

Comment citer cette page

Bal'amī, VI.b *L'histoire du voyage de Bahrām en Inde* (بهرام در هند) IXe- début Xe s.

Projet ANR TransPerse (CeRMI, CNRS) ; projet EMAN (Thalim, CNRS-ENS-Sorbonne Nouvelle).

Consulté le 01/02/2026 sur la plate-forme EMAN :

<https://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532>

Copier

Informations éditoriales

Éditions

- Traduction persane (Bal'amī)

Tārīḥnāmah-'i Ṭabarī / girdānīdah-'i mansūb bih Bal'amī ; bih taṣḥīḥ wa taḥṣīyah-'i Muḥammad Rawšan. Téhéran : Surūš, 2001, 5 vol. (1320, 1905 p.), Bibliogr. p. [1901]-1905. Index.

- Traduction allemande partielle:

Nöldeke, Th., *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus der Arabischen Chronik des Tabari*, Leiden, 1879, réimpr. 1973.

- Traduction française:

Zotenberg, H., *Chronique de Tabari*, II, Paris, 1869, Partie II, Chapitre XXII, p. 124-125.

- Traduction anglaise:

. Bosworth, E., *The History of al-Ṭabarī. The Sasanids, the Byzantines, the Lakmids*, New York, 1999.

. traduction anglaise du passage sur Bosworth: cf. Greatrex, G., Lieu, S. N. C., *The*

Références bibliographiques

à compléter

Khalegi-Motlagh, D., «[Amīrak Bal'amī](#)», *Encyclopaedia Iranica* I/9, Costa Mesa, 1989, p. 971-972.

- Zadeh, T. «al-Bal'amī», *The Encyclopedia of Islam, New Edition*, III, Leiden, New York, 1986.

([voir le lien](#)) Référence à vérifier

Liens

- Traduction française par H. Zotenberg, [Chronique de Tabari, Tome 2](#) (en libre accès sur Archive).

Indexation

Noms propres [Narseh \(général des Perses\)](#), [Wahrām V](#)

Toponymes [Chine](#), [Inde](#), [Makrān](#), [Perse](#)

Sujets [armée](#), [éléphants](#), [flèche](#), [Grands](#), [mariage](#), [tribut](#), [victoire](#)

Traduction

Texte

Partie II, chapitre XXII

Histoire du règne de Wahrām Gūr.

Combat pour le roi de l'Inde et cessions des régions limitrophes à la Perse

[trad. Zotenberg, p. 124] Or il advint qu'un ennemi, le roi de Chine, avec une nombreuse armée, vint attaquer le roi de l'Inde. Celui-ci voulut lui offrir de payer tribut. Wahrām lui dit: «Je te suffirai à moi seul.» Alors le roi de l'Inde réunit l'armée et alla combattre l'ennemi; et Wahrām partit avec lui. Ensuite Wahrām alla seul au-devant de l'ennemi: de chaque coup d'épée il coupa en deux un homme; chaque flèche qu'il lança fit tomber quelqu'un, et chaque coup d'épée qu'il porta abattit une trompe d'éléphant; de sorte qu'il mit en fuite l'armée ennemie et que le roi de l'Inde remporta la victoire. Quand il fut de retour, il donna à Wahrām sa fille en mariage et de grandes richesses, et il voulut lui transmettre le gouvernement et le faire reconnaître par le peuple. Wahrām, se faisant connaître, dit au roi: «Je suis Wahrām, roi de Perse.» La renommée de Wahrām était venue jusqu'au roi de l'Inde, et **[trad. Zotenberg, p. 125]** celui-ci avait vu sa bravoure: il eut des appréhensions à son égard. Wahrām lui dit: «Je n'ai que faire de l'empire; mais j'ai voulu te voir, et voir tes sujets, tes armements et ton armée. Maintenant j'ai vu tout cela et j'en ai connaissance, et je vais retourner dans mon propre royaume; donne-moi les contrées de ton royaume qui touchent au mien.» Le roi de l'Inde accorda à Wahrām le pays de Sind, le Makrān et toute la contrée voisine de la Perse; il prit pour témoins de cette cession les Grands de son royaume. Ensuite Wahrām remit ces contrées à ce roi, en disant: «Sois mon lieutenant dans ces contrées et envoie-

moi le tribut.» Lui-même prit la fille du roi et retourna dans son royaume. Après [une absence de] deux ans, il trouva le pays en sécurité entre les mains de Narsēh.
Traducteur(s) Hermann Zotenberg

Description

Analyse du passage **à compléter**

Il existe plusieurs éditions de la traduction en persan par Bal'ami des "Chroniques de Tabari".

Le choix de l'édition de Mohammad Rowsan du texte de Bal'ami est lié à la richesse de ses notes et commentaires basée sur ...

Dans la traduction en persan la numérotation des chapitres est inexistant. Les correspondances avec la traduction française de Chronique de Tabari se fait toutefois à partir du titre et du contenu des chapitres.

Ainsi cette partie correspond au chapitre XXII de Chronique, traduit en français par Hermann Zotenberg, qui a d'ailleurs utilisé la traduction persane de Bal'ami comme base de sa traduction! ...

Édition numérique

Vérification et relecture Poupak Rafii Nejad

Éditeur numérique Projet ANR TransPerse (CeRMI, CNRS) ; projet EMAN (Thalim, CNRS-ENS-Sorbonne Nouvelle).

Mentions légales Fiche : Projet ANR TransPerse (CeRMI, CNRS) ; projet EMAN (Thalim, CNRS-ENS-Sorbonne Nouvelle). Licence Creative Commons Attribution - Partage à l'Identique 3.0 (CC BY-SA 3.0 FR).

Notice créée par [Poupak Rafii Nejad](#) Notice créée le 28/02/2022 Dernière modification le 01/07/2022

حرب پیل خواهد شدن، مَلِک کس خوا پس با وی بفرستاد تا خبر باز آرد که چه کند.
 بهرام برفت با کس مَلِک و اندر آن مرغزار آمد. و کس مَلِک به درختی پرست تا
 بنگردد که پیل با بهرام چه کند! بهرام تر از پیل رفت و تیر به گمان بر نهاد و بانگ بر پیل
 زد پیل آهنگ وی کرد بهرام تیری بزدم به میان دو جسم اندر و همه تیر اندر وی
 شد تا سوار. و پیل بدان مشغول شد. بهرام پیاده شد و به دو دست خرطوم پیل
 بگرفت و در کشید تا به روی اندر افتاد. و بهرام بسلسله بر گردنش همی زد تا سرش
 از تن جدا شد و سرش با خرطوم بر گرفت و بر گردن نهاد و از آن مرغزار بیرون آمد
 و بر راه گذر مردمان پیفکنند؛ و خلق اندران عجب بماندند و همی نگر بستند.
 رسول سوی مَلِک باز گشت و مَلِک را بگفت: مَلِک را عجب آمد از مردانگی او.
 و بهرام را پس خوانند. چون مَلِک بهرام را دید. مردی دید با خلقی نیمه و با قد و
 پاهای بزرگ و با قوت. او را گفت: ای جوانمرد! تو کیستی؟ گفت: من مردی ام از
 عجم از فرزندان بهتران. و مَلِک عجم را بر من خسته گرفت از وی بترسیدم و آمدم
 به شهر مَلِک تا ایمن باشم. مَلِک او را بر کرد و خواسته داد بسیار و فرمود تا بهرام را
 از تاسان او کردند به شکار و به سوار و به مجلس و به هر حالی با مَلِک همی بود و
 مَلِک از وی هر روزی مردی و هنرها مبارزها همی دید و عجب همی داشت. پس
 دشمنی بدیدار آمد این ملک را از ملوک چین با سپاهی بسیار، و ملک از وی سخت
 بشکوهید و بترسید و با وی حرب نیارست کردن، و خواست که ساو و باج به وی
 دهد. بهرام او را گفت:

یا مَلِک! من به تنها او را جواب گویم و حرب او را من بسم. از وی میندیش.
 مَلِک سپاه گرد کرد و به حرب آن دشمن بیرون کرد، و بهرام با وی برفت. چون سپاه
 رویاروی آمدند و صف برکشیدند، بهرام پیش دشمن بیرون شد تنها. و هر شمشیری
 که بزدی مردی را به دو نیمه کردی؛ و هر تیری که بینداختی مردی پیفگندی و پیل را
 خرطوم پیفگندی. تا آن سپاه دشمن هزیمت شد و مَلِک ظفر یافت. چون باز آمد به
 خانه دختر خویش را به بهرام داد به زنی، و خواسته همه بدو داد و خواست که ملک
 به وی سپارد و همه خلق را بران گواه کند.

بهرام خویشتن او را پدید کرد و گفت: من بهرام ام. ملک عجم. و ملک هندوستان نام بهرام گور شنیده بود و مردی و مبارزت او، چون گفت من بهرام ام، ملک از وی بترسید، گفت: مرا چه فرمایی؟ بهرام گفت: مرا به ملک حاجت نیست، ولیکن خواستم که ترا ببینم و شهرهای تو و مردمان و سلاح و سپاه ترا؛ اکنون من باز مملکت خویش شوم. این شهرهای مملکت تو که به نزدیک من است به من ده. ۵ ملک شهرهای سند و زمین مکران و هر پادشاهی که نزدیک ملک عجم است به بهرام داد و همه مهتران پادشاهی خویش بران گواه کرد.

بهرام آن همه شهرها به ملک باز داد و گفت: تو خلیفت من باش بر این شهرها و خراج به من همی فرست. و خود دختر برگرفت و به پادشاهی خویش باز آمد. چون ۱۰ بازگشت، پادشاهی به دست مهرنرسی یافت بسلامت از پس دو سال. و آنگاه مهرنرسی را با سپاه به ملک روم فرستاد تا شهرهای روم بگشاید و خراج بر ملک روم نهد. و مهرنرسی را سه پسر ماند بزرگوار، بهرام ایشان را وزیران خویش کرد، و هر کسی اندر کاری مهتر بودند: یکی را خام زراوند بود، علم دانست و کار دین و حکمت. و هیرید بود یعنی موبد؛ و نام دیگر پسر [ماجشنس]، شمار دانست و ۱۵ دبیری؛ و بهرام او را بزرگ کرد و دیوان خراج و مملکت بدو داد؛ و نام سد دیگر پسر اسمنگان، سواری و مبارزت دانست؛ بهرام او را سپاهسالار خویش کرد. و مهرنرسی برفت با سپاه و ملک روم با وی صلح کرد و ساو و باز بپذیرفت، و او سپاه نزد بهرام باز آورد بسلامت. بهرام شاد شد و او را بزرگ کرد.

و بهرام اندر مملکت بنشست و همه مملکت او را صافی شده بود، و خراج بر ۲۰ ملک روم و ترک و هند و سند بر نهاده و مهرنرسی دستوری خواست و گفت: پیر شدم و سال بسیار برآمد. اکنون به عبادت مشغول باشم و کار آن جهانی کنم. و پسران خویش را پیش بهرام به بای کرد. بهرام او را دستوری داد تا به شهر خویش باز شد. و نام آن شهر اردشیر خوره بود، و آنجا بنشست و عبادت همی کرد. و چهار دبه را بنا کرد و اندر هر دهی آتشکده ای کرد: یکی بر خویشتن را و سد دیگر بر ۲۵ پسران را. و به هر دهی باغی بزرگ بنا کرد و به هر باغی در هزار بن درخت سرو